

مرگ دست‌چین می‌کند

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز سه‌شنبه، مورخ: ۱۴۰۰/۵/۵

او نیز گذشت از این گذرگاه

وان کیست که نگذرد از این راه

عبدالرحیم مروودشتی نازنین، مترجم و ویراستار در حوزه فلسفه و دین، دیروز روی در نقاب خاک کشید و رهسپار «هیچستان» شد. دیشب از شنیدن این خبر سخت متأثر شدم، خاطرات انبوه دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی در «جامعه»، «کیان» و «معرفت و پژوهش» در ذهن و ضمیرم زنده شد و برای دقایقی، آسمان چشمانم، بارانی گشت.

سابقه دوستی و مودت ما قدیم بود؛ ۲۴ - ۲۵ سال. اولین بار در روزنامه «جامعه» همدیگر را دیدیم و گفتگو کردیم. روزگاری که در «موسسه معرفت و پژوهش» مشغول کار بودم؛ همدیگر را زیاد می‌دیدیم. ویراستاری کتاب «سنت و سکولاریسم» که بیست سال پیش به همت نشر «صراط» منتشر شد، از جمله آثار ویرایشی نیکوی مروودشتی عزیز بود. خاطرم هست در آن سال‌ها، به پیشنهاد ایشان، بخش‌هایی از «حلقات الاصول» سیدمحمد باقر صدر را به اتفاق چند نفر از دوستان همدل می‌خواندیم و مباحثه می‌کردیم که ایشان دانش آموخته حوزه بود و اطلاعات فقهی خوبی داشت.

افزون بر این، تسلط زیادی بر زبان عربی داشت. خاطرات شیرین فراوانی از این رفیق سفر کرده دارم؛ درباره دغدغه‌های فلسفی، ایمانی و اگزیستانسیالیته، بارها با یکدیگر صحبت می‌کردیم؛ خوش‌فکر بود و پر مطالعه و نکته‌سنج و «شجاعتِ بودن» در او موج می‌زد.

پس از بازگشت از انگلستان، روزگاری که در «موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران» کار می‌کردم، هراز گاهی همدیگر را می‌دیدیم، که آن ایام بیشتر ساکن کویت شده بود. طی ده - یازده سال اخیر که ساکن این سوی کره خاکی شده‌ام؛ از طریق فضای مجازی با یکدیگر در تماس بودیم. از سر لطف و به سبب دیده خطا پوشش، کارک‌های من و توسعاً دیگر نواندیشان دینی را می‌پسندید و سخت بر این باور بود که اگر راهی به رهایی باشد در این دوران پر تلاطم و پر تب و تاب، عبارت است از بازخوانی انتقادی سنت و به دست دادن روایتی اخلاقی، انسانی و عرفانی از میراث پس‌پشت.

چند ماه پیش، نوشته‌اش را درباره بیماری سرطان لوزالمعده‌اش (استیج ۴) خواندم. جسارت و اصالت و حریتش را در دل ستودم. روشن بود که به پیشرفت بیمارش‌اش وقوف دارد و به تعبیر

خودش مرگ را در آستانه گلچین کردن می‌دید؛ گویی که به عیان چشیده بود «مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد»، «مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است» و «گاه در سایه نشسته است به ما می‌نگرد»؛ از این رو با خود زمزمه می‌کرد: «در نبندیم به روی سخن زنده تقدیر که از پشت چپرهای صدای می‌شنویم».

دوست عزیزی از احوال ناخوش او مرا با خبر کرد. به رغم ضعف جسمانی‌ای که بر او مستولی گشته بود، توفیق یافتم در چند ماه اخیر دو نوبت با یکدیگر گفتگو کنیم. فضای این گفتگوها، هیچ‌وقت از خاطر محو نمی‌شود؛ خصوصاً گفتگوی نخست که نیم ساعت به درازا انجامید. رها شدگی، سبکبالی و به تعبیری که در آیین ذن آمده، در حال ممارست «زنده مردن» بود؛ گسستن ذهن از جهان و تعلقات و حالت بی‌ذهنی را چشیدن و مزه مزه کردن و به استقبال مرگ رفتن و آن را بخشی از زندگی انگاشتن و «پیشرفتگی حجم زندگی در مرگ» را بوییدن و مزه مزه کردن. از آنجایی که به علایق عرفانی من وقوف داشت، درباره مکتب عرفان خراسان و ربط و نسبت آن با مکتب عراق و مکتب نجف با یکدیگر گفتگو کردیم و از نکته‌سنجی‌هایش استفاده کردم و آموختم.

این اواخر به همت دو تن از دوستان عزیز، به عضویت حلقه «دیدگاه نو» درآمد. قرار بود در محفل مجازی انسی، به اتفاق دوستان و یاران با یکدیگر، گفتگوی مجازی‌ای داشته باشیم که متأسفانه احوال ناخوش جسمی او، این مجال را به ما نداد و دیدارمان به قیامت افتاد.

در سوگ دوست نشستن، سخت است؛ سوگواری در غربت و از راه دور، سخت‌تر و تلخ‌تر. گویی

حافظ، برای چنین اوقاتی سروده:

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن
از جان طمع بریدن اسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ
وانجا به نیکنای پیراهنی درییدن

عبدالرحیم مرودشتی مترجم، پژوهشگر فلسفه و روزنامه‌نگار سوم مرداد ۱۴۰۰ درگذشت. افسوس که مرودشتی عزیز، زود و نابهنگام رفت و «پشت حوصله نورها دراز کشید». «خدایش رحمت کند. اکنون که میان من و او فرسنگ‌ها فاصله است، پیام پر از مهر و حزن خود را به گوش باد صبا می‌خوانم؛ مگر به مزار پاکش در کویت برساند. صبر بر این مصیبت را به دعا از جان جهان، برای خانواده محترم مرودشتی و دوستان و بستگانش خواستارم.

«ما بی تاب و نیایش بی رنگ
از مهرت لبخندی کن، بنشان بر لب ما
باشد که سرودی خیزد در خورد نیوشیدن تو
ما هسته پنهان تماشااییم
ز تجلی ابری کن، بفرست، که بارد بر سر ما».